

«تحفة الملوك» و داستان شیخ صنعان

نوشته نصرالله پورجوادی

مشهورترین داستان در مثنوی منطق الطیر عطار داستان شیخ صنعان است، شیخی که با چند مرید پنجاه سال مقیم مکه بود و بر اثر خوابی که دید راهی دیار روم شد و در آنجا دل به دختری ترسا سپرد و دست از همه چیز شست و با سگان کوی معشوق یار شد و معتکف خاک راه او گردید تا این که یکی از مریدان او از خراسان نزد او آمد و وسیله بازگشت شیخ به اسلام و مسلمان شدن دختر ترسا گردید. درباره مأخذ عطار برای این داستان، که خود یکی از شاهکارهای عشق عطار است، از چند دهه پیش بحثهایی شده و هم اکنون نظر رایج این است که شاعر نیشابوری داستان خود را در اصل از کتابی گرفته است به نام تحفة الملوك و این کتاب هم متعلق به ابو حامد محمد غزالی بوده است. این که مأخذ عطار برای داستان شیخ صنعان تحفة الملوك باشد مطلبی است که می توان تا حدودی با اطمینان پذیرفت، چه مشابهت قصه عطار، بدون در نظر گرفتن مضامین و نکات و دقائق عاشقانه و عرفانی که عطار ذکر کرده است، با قصه تحفة الملوك بسیار زیاد است. اما در مورد انتساب این اثر به ابو حامد نه فقط باید تردید کرد بلکه حتی باید گفت که این انتساب مردود است و نویسنده

تحفةالملوک شخصی است غیر از ابوحامد غزالی. ببینیم چرا؟

قضیه این چرایی را بهتر است با معرفی نسخه خطی تحفةالملوک و ورود تصویر آن به ایران آغاز کنیم، کاری که به دست محقق بلندهمت ادبیات فارسی مرحوم مجتبی مینوی انجام گرفت. مینوی در یکی از مقالاتی که با عنوان «از خزاین ترکیه» نوشت و در سال ۱۳۴۰ در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران منتشر کرد، مجموعه خطی نفیسی را معرفی کرد که با شماره ۲۹۱۰ در کتابخانه ایاصوفیه نگهداری می‌شد و تاریخ کتابت آن ۷۰۶ قمری بود. در این مجموعه چند اثر عرفانی وجود دارد، که یکی از آنها رساله «عینیة» احمد غزالی است و یکی دیگر نیز نصیحةالملوک محمد غزالی است (که فقط شامل بخش اول یعنی بخش اصیل این کتاب است و از همه نسخه‌های خطی که مورد استفاده همائی بوده است قدیم‌تر است و معلوم نیست که چرا همائی در تصحیح دوم این کتاب از آن غفلت کرده است، با وجود این که میکروفیلم نسخه در کتابخانه دانشگاه تهران موجود بوده است)، و بالأخره آخرین اثری که در این مجموعه درج شده است همین کتاب مورد نظر ما یعنی تحفةالملوک است.

نسخه تحفةالملوک در مجموعه خطی ایاصوفیه تنها نسخه‌ای است که تاکنون از این اثر پیدا شده است. در صفحه عنوان نسخه (برگ ۳۲۷) این اثر به خط خود کاتب از جمله تصانیف حجة الاسلام ابوحامد غزالی معرفی شده است. شادروان مینوی هم که نخستین معرف این اثر در مجموعه ایاصوفیه بوده است در مورد این انتساب چون و چرایی نکرده و آن را پذیرفته است. مینوی در ضمن معرفی این نسخه گریزی هم به داستان شیخ صنعان در همین اثر و ارتباط آن با همین داستان در منطق الطیر عطار زده و در سراسر بحث خود همه جا انتساب تحفةالملوک به غزالی را مسلم انگاشته است. مثلاً در یک جا می‌نویسد: «شیخ عطار حکایت را باید از کتاب غزالی گرفته باشد»^۱ و سپس اضافه می‌کند: «اگر این شیخ عبدالرزاق وجودی تاریخی بوده باشد معلوم می‌شود زمان او قبل از پانصد هجری بوده است که زمان تقریبی کتاب غزالی است»^۲. بدین ترتیب مرحوم مینوی بدون این که تحقیقی درباره محتوای این اثر کرده و سنخیت مطالب آن را با آثار دیگر غزالی و نحوه تفکر او سنجیده باشد، به گفته کاتبی که دو قرن بعد از غزالی می‌زیسته است اعتماد کرده و انتساب این اثر به غزالی را پذیرفته است.

۱. مجتبی مینوی، «از خزاین ترکیه»، مجله دانشکده ادبیات، ۳/۸ (۱۳۴۰)، ص ۱۱.

۲. همان، ص ۱۱-۲.

پس از مینوی، نخستین کسی که دقیقاً به تحقیق درباره محتوای تحفة الملوك پرداخته و مطالب آن را با آثار دیگر غزالی مقایسه کرده و در مورد انتساب این اثر به حجت الاسلام چون و چرا کرده و تردید به دل راه داده است مرحوم بدیع الزمان فروزانفر است. وی در کتاب شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، پس از معرفی نسخه خطی تحفة الملوك بلافاصله می نویسد که «نام این کتاب را تا جایی که نگارنده اطلاع دارد در جزو مصنفات غزالی ذکر نکرده اند».^۳ فروزانفر بخصوص به فهرستی نسبتاً کامل اشاره می کند که زبیدی در *تحف السادة المتقين* از آثار ابو حامد به دست داده است، و می گوید که نام تحفة الملوك در این فهرست ذکر نشده است. در همین جا می توان افزود که محققان معاصر مانند بوئیژ و عبدالرحمن بدوی نیز در فهرستهای خود از آثار غزالی، از این اثر یاد نکرده اند، و آنچه به عنوان «تحفة الملوك» ذکر کرده اند همان «نصیحة الملوك» است که در بعضی از نسخه های خطی به این نام، گاهی هم به نام «سیر الملوك»، خوانده شده است.

دومین دلیلی که فروزانفر برای تردید خود ذکر می کند این است که «در مقدمه کتاب نیز نام مؤلف مذکور نیست».^۴ اسم غزالی فقط در صفحه عنوان، قبل از متن کتاب، ذکر شده است، و این ممکن است ناشی از گمان کاتب باشد. و در اینجا می توان افزود که در هیچ جای این کتاب ذکری از آثار دیگر ابو حامد نشده است، هر چند که مؤلف، چنانکه بعداً خواهیم دید، از بعضی از آثار ابو حامد، بخصوص کیمیای سعادت استفاده کرده است.

سومین دلیل فروزانفر این است که مؤلف تحفة الملوك در باب نهم کتاب خود احکام صید را مطابق مذهب ابوحنیفه بیان می کند، در حالی که ابو حامد فقهی است شافعی نه حنفی. و باز در این مورد نیز باید بیفزاییم که نه تنها در باب نهم در مورد شکار، بلکه در موارد دیگر، از جمله در مسائل طهارت و تیمم و غسل و زکات و حج، نیز مؤلف احکام فقهی را مطابق مذهب ابوحنیفه بیان کرده و حتی در مواردی که وی فتواهای مذهب شافعی را ذکر کرده است معلوم است که تمایل خود نویسنده به مذهب ابوحنیفه است.

۳. بدیع الزمان فروزانفر، شرح احوال... عطار نیشابوری، ج ۲، تهران ۱۳۵۳ (چاپ اول، ۱۳۴۰)، ص ۳۲۹.
4. M. Bouyges, *Essai*, p. 120;

عبدالرحمن بدوی، مؤلفات الغزالی، ص ۱۸۵.
۵. فروزانفر، پیشگفته، همانجا.

با وجود همه این دلایل، فروزانفر باز گفته است که نمی‌توان این کتاب را به کس دیگری غیر از غزالی نسبت داد. فروزانفر سعی می‌کند به ایرادات فوق پاسخ دهد، پاسخهایی که بسیار ضعیف‌تر از استدلالهای او برای مردود دانستن این انتساب است. اولاً این که نام این کتاب در هیچ جای دیگر، از جمله فهرست زبیدی ذکر نشده است، به نظر فروزانفر، دلیل نمی‌شود که بگوییم غزالی چنین کتابی را نوشته است. «قدما نیز فهرست کامل و مرتب از تألیفات علما و دانشمندان کشور نداشته‌اند و نسخ گاه معدود و منحصر به فرد بود و در نقطه‌ای از وجود آنها مطلع بوده‌اند و در نقطه دیگر ممکن می‌شد که اسم آنها را ننشیده باشند و گاهی نیز مصنفین کتب خود را به نام یکی از سلاطین یا رجال تألیف می‌کردند و در خزانه کتب ایشان محفوظ می‌ماند و احدی از وجود آنها اطلاع نمی‌یافت و اتفاقاً این کتاب هم به نام یکی از سلاطین و در اندرز به وی تألیف شده».^۶

این سخن فروزانفر به‌طور کلی درست است، ولی در مورد ابوحامد و کتاب تحفةالملوک بسیار بعید است که صدق کند. ابوحامد عالم و مؤلف گمنامی نبوده که از بکی از آثار او فقط یک نسخه نوشته شده و در خزانه سلطان مدفون شده باشد. ابوحامد غزالی یکی از معروفترین شخصیت‌های عالم اسلام، چه در زمان خود و چه پس از خود، بوده و وقتی که اثری می‌نوشته است نسخه‌های متعددی از آن تهیه می‌شده است. حتی از اکثر نامه‌های او و فتوای کوتاه او نیز بیش از یک نسخه به جا مانده است، و آن وقت چگونه می‌شود که از تحفةالملوک که اثری نسبتاً بلند است، بلندتر از نصیحةالملوک (البته بخش اول آن که اصالت دارد) و پندنامه، فقط یک نسخه موجود باشد و کسی هم از آن اطلاع نداشته باشد. در واقع قضیه در مورد غزالی به عکس این است، یعنی ما آثار متعددی را می‌شناسیم که دیگران نوشته‌اند و بعداً کاتبان (یا شاید بعضی از خود مؤلفان) از شهرت غزالی استفاده کرده و آن را به اسم او کرده‌اند، یا شاید هم ندانسته این کار را کرده‌اند. تعداد آثاری که به غلط به ابوحامد نسبت داده‌اند بالتسبیه اندک نیست و در این مورد محققانی چون آسین پالاسیوس و مونتگمری وات و نیز عبدالرحمن بدوی تحقیقات مفصّلی انجام داده‌اند. بخش دوم نصیحةالملوک هم که مرحوم همائی به اسم غزالی چاپ کرده است جعلی است. و تازه در

چندین نسخه متأخر این اثر اسم غزالی به عنوان مؤلف آن ذکر شده است. ولی از تحفة الملوک فقط یک نسخه تاکنون شناخته شده که در آن کاتب مصنف را غزالی پنداشته است، ولی در هیچ فهرستی و هیچ نسخه خطی دیگری صحت این انتساب تأیید نشده است. به هر تقدیر، پاسخ فروزانفر اصلاً قانع کننده نیست و اصولاً آشفتگی بازار این گونه انتسابهای غلط در نسخه‌های خطی حکم می‌کند که ما همچنان تردید خود را در حق انتساب این اثر به غزالی حفظ کنیم.

پاسخ فروزانفر به این که مؤلف نام خود را در مقدمه کتاب ذکر نکرده این است که غزالی نام خود را در مقدمه نصیحة الملوک هم ذکر نکرده است، بنابراین عدم ذکر نام وی در کتاب دلیل نمی‌شود که ما انتساب آن را به وی مردود بینگاریم. این استدلال البته از یک جهت درست است. غزالی نام خود را نه در مقدمه نصیحة الملوک ذکر کرده، نه در مقدمه احیاء و نه کیمیا و یا، تا جایی که من می‌دانم، در هیچ یک از آثار دیگر خود، حتی در المنقذ هم که شرح حال خود اوست و طبیعی بود که در ابتدا نام خود را ذکر کند، باز این کار را نکرده است. علت آن هم این است که او مانند مؤلفان دیگر (از جمله هجویری نویسنده کشف‌المحجوب) نگران این نبوده که کسی کتابهای او را به نام خود جا بزند. اما در عین حال، غزالی معمولاً در کتابهایش از بعضی از کتابهای دیگر خود نام می‌برد. ولی در تحفة الملوک هیچ یک از آثار غزالی ذکر نشده است. به هر تقدیر، آنچه می‌توان گفت این است که عدم ذکر نام ابوحامد و کتابهای دیگر او، هر چند که موجب این نمی‌شود که انتساب این اثر را به غزالی مردود بدانیم، از طرفی هیچ نقطه مثبتی هم برای صحت انتساب آن به وی نیست.

از دلیل سوم که موضوع حنفی بودن مؤلف کتاب است فروزانفر سرسری‌تر از دلایل دیگر عبور کرده است. پاسخ او به این ایراد این است که «ممکن است که غزالی درباره احکام صید عقیده پادشاهی را که کتاب به نام اوست رعایت کرده باشد» و لذا از نظر او «ایراد سوم نیز قوتی ندارد».^۷ ولی برعکس، این ایراد بسیار قوت دارد، چه مؤلف تحفة نه فقط احکام شکار را مطابق مذهب ابوحنیفه خواسته است بگوید، بلکه در جاهای دیگر کتاب هم نشان داده است که خود طرفدار مذهب ابوحنیفه است. البته، او گاهی از مذهب

شافعی هم یاد کرده، ولی تأکید او همواره بر مذهب ابوحنیفه است.

به طور کلی، ایرادهایی که فروزانفر مطرح کرده است هر سه همچنان به قوت خود باقی است. علاوه بر آنها، ایرادهای دیگری هم می‌توان وارد کرد. یکی از این ایرادها وجود باب آخر کتاب است، دربارهٔ جهاد. غزالی در کتابهای دیگر خود دربارهٔ جهاد سخن نگفته است. دلیل آن هم این است که این مسئله در جامعهٔ اسلامی در زمان او مطرح نبوده، یا اصولاً مسئلهٔ حادثی نبوده است. مؤلف کتاب تحفة الملوک، همان‌طور که فروزانفر گفته است، می‌بایست این کتاب را میان سالهای ۴۹۲ و ۵۸۳ که بیت المقدس و مسجد اقصی به دست صلیبیان افتاده بود نوشته باشد. و چون فروزانفر پذیرفته است که مؤلف این کتاب غزالی است، نتیجه گرفته است که تألیف آن می‌بایست از سال ۴۹۲ تا ۵۰۵ که سال فوت غزالی است صورت گرفته باشد، یعنی در سالهای آخر عمر او. ولی مسئله اینجاست که اگر این اثر را غزالی برای سلطان سلجوقی نوشته باشد، اولاً می‌بایست پس از سال ۴۹۸ که به خراسان برگشت نوشته باشد و می‌بایست آن را مانند نصیحة الملوک برای سنجر نوشته باشد یا محمد بن ملک‌شاه. ولی مسئله اشغال بیت المقدس توسط صلیبیان در واقع پس از ابو حامد اوج گرفت و نخستین لشکری هم که سلطان محمد برای حمله به صلیبیون اعزام کرد در سال ۵۰۹ بود که آنها به شکست این لشکر انجامید و پس از آن هم جنگهای مسلمانان با صلیبیان تا مدتها به تعویق افتاد. لکن کلام مؤلف تحفة الملوک، چه در باب یازدهم و چه در داستان موسی و فرعون که دربارهٔ ضرورت جهاد برای مسلمانان سخن می‌گوید، نشان می‌دهد که جهاد با صلیبیان مسئلهٔ حادث زمانه بود و حال آنکه در دوران زندگی ابو حامد و خراسان که او زندگی می‌کرد این حالت حکمفرما نبود.

خصوصیات دیگری نیز در تحفة الملوک هست که حکایت می‌کند از این که مؤلف آن شخصی غیر از غزالی بوده است. توجه غزالی، چه در بخش اول نصیحة الملوک که از خود اوست و چه در پندنامه که باز مطالب آن از اوست، صرفاً به امور اخروی و عبادی محض است و این کاملاً با روحیهٔ غزالی سازگار است. در حالی که در تحفة الملوک مؤلف از مسائل دنیوی همچون حرام و حلال بودن گوشت شکار و به کارگیری سگ و حیوانات دیگر شکاری سخن به میان می‌آورد که اصلاً با روحیهٔ غزالی سازگار نیست. علاوه بر این، مسائلی که مربوط به طهارت و نحوهٔ دخول به آبریزگاه و استنجا و استبرا و غیره است،

هرچند که به هر حال جنبه فقهی و شرعی دارد، ولی طرح آنها در کتابی که برای سلطان نوشته می‌شود خالی از بی‌حرمتی نیست و غزالی در نصیحة الملوک یا پندنامه^۸ اصلاً وارد این نوع مسائل نشده است. نصیحتهای او در این دو اثر بسیار مؤدبانه است و توجه او به امور باطنی و قلبی است نه طهارت اسافل اعضاء.

ضعف جنبه‌های صوفیانه تحفة الملوک نیز دلیل دیگری است برای مردود بودن انتساب این اثر به ابوحامد. مؤلف این کتاب البته طرفدار صوفیه است، و این نکته از بحثی که وی درباره طهارت باطن می‌کند پیداست. ولی تصوف مؤلف از این حد فراتر نمی‌رود. او در فصل نهم هم که قرار است به قول خود حکایت‌هایی از مشایخ بزرگ بیاورد فقط یک مطلب از جنید نقل می‌کند و سپس حکایت شیخ صنعان را می‌آورد. البته، غزالی هم چه در نصیحة الملوک و چه در پندنامه با حکایت مشایخ صوفیه کاری ندارد، ولی حکایت‌هایی که او در این دو اثر می‌آورد معمولاً یا با هم مشترک است، یا در آثار دیگر او نیز دیده می‌شود، در حالی که این مطلب در مورد حکایت‌های تحفة صدق نمی‌کند و ما عین این حکایتها را در آثار دیگر غزالی نمی‌بینیم. فقط یک جا هست که مؤلف تحفة به عمر دراز نوح اشاره می‌کند و اندک بودن آن در قیاس با آخرت، که این مطلب را غزالی نیز هم در نصیحة الملوک ذکر کرده است و هم در پندنامه. ولی عین مطلب تحفة در واقع از یکی از مکتوبات احمد غزالی اقتباس شده است نه از آثار برادرش محمد.

با وجود همه این وجوه افتراقی که میان تحفة و آثار دیگر غزالی هست، نقطه اشتراکی هم هست. مؤلف تحفة در باب اول که می‌خواهد اعتقادات اهل سنت را بیان کند دقیقاً به کیمای سعادت (یا شاید بخش اول نصیحة الملوک) رجوع کرده است و عین مطالب غزالی را در بحث اعتقاد به توحید و صفات الهی و معاد و نبوت نقل کرده است. احتمالاً همین امر هم موجب شده است که کاتبی که با این مطالب در آثار غزالی آشنا بوده است گمان کند که تحفة هم از اوست.

۸. پندنامه اثر دیگری است منسوب به ابوحامد که مانند نصیحة الملوک برای سلطان (احتمالاً سنجر) نوشته شده است. این اثر در سال ۱۳۱۱ شمسی در تهران به چاپ رسیده و نگارنده آن را بررسی و با استفاده از چند نسخه خطی تصحیح کرده است و بزودی چاپ و منتشر خواهد کرد.

باری، دلایل ردّ انتساب تحفه به ابوحامد غزالی آنچنان قوّت دارد که به زحمت می‌توان حتی احتمال داد که تمامی این اثر به قلم وی نوشته شده باشد. با این حال، چون کاتب این اثر را به ابوحامد نسبت داده و مجتبی مینوی و فروزانفر هر دو آن را پذیرفته‌اند، دیگران هم بدون چون و چرا این انتساب را پذیرفته و تحفه‌الملوک را یکی از آثار ابوحامد پنداشته‌اند. صادق گوهرین یکی از این محققان است که در یادداشتهای خود به منطبق‌الطیر که در سال ۱۳۴۲ منتشر کرد صحت این انتساب را کاملاً مسلم انگاشت.^۹ خود کتاب را اول بار مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه از روی همان نسخه منحصر به فرد ایاصوفیه در سال ۱۳۳۴ در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد (سال اول، شماره ۲ و ۳) چاپ کرد، به اسم ابوحامد غزالی، و بدون این که در مقدمه خود هیچ اشاره‌ای به مسئله انتساب این اثر به ابوحامد بکند.

از جمله محققانی که مسئله انتساب این اثر به ابوحامد برایش جدّی بوده است مرحوم عبدالحسین زرین‌کوب است. زرین‌کوب در مقاله‌ای که با عنوان «شیخ صنعان» نوشت و ابتدا در سال ۱۳۵۰ در مجله یغاو سپس در سال ۱۳۵۳ در کتاب نه شرقی، نه غربی منتشر کرد، در ضمن اشاره به ایرادهای فروزانفر و پاسخهای او اظهار نظر کرد که «این کتاب با مشرب امام غزالی کاملاً توافق ندارد»،^{۱۰} و به طور کلی نسبت به صحت انتساب این اثر به ابوحامد تردید نشان داد. اما در کتاب فرار از مدرسه که در سال ۱۳۵۳ منتشر کرد این تردید را کنار گذاشت. در این کتاب زرین‌کوب مسئله حمله فرنگان به سرزمینهای اسلامی و سقوط انطاکیه و بیت‌المقدس را یکی از دلنگرانیهای اصلی غزالی در سالهای آخر عمرش انگاشته و گفته است که برای او «هیچ چیز موحش‌تر از جنگ-جنگهای فرنگان در شام و بیت‌المقدس- نبود».^{۱۱} زرین‌کوب سپس به سراغ تحفه‌الملوک رفته و درباره آن گفته است که این کتاب، هر چند که لحنی متفاوت با لحن کیمیای سعادت دارد و بعضی هم درباره انتساب آن به غزالی تردید کرده‌اند، ولی «ظاهراً جای تردید نیست».^{۱۲} زرین‌کوب حتی هویت سلطانی را که مخاطب مؤلف کتاب بوده تعیین کرده و گفته است که غزالی این اثر را برای

۹. فریدالدین عطار، منطبق‌الطیر، به اهتمام صادق گوهرین، تهران ۱۳۴۲، ص ۳۲۲-۳۲۰.

۱۰. عبدالحسین زرین‌کوب، نه شرقی، نه غربی، انسانی، تهران ۱۳۵۳، ص ۲۶۹.

۱۱. عبدالحسین زرین‌کوب، فرار از مدرسه، درباره زندگی و اندیشه ابوحامد غزالی، تهران ۱۳۵۳، ص ۲۳۸.

۱۲. همان، ص ۲۴۰.

سلطان محمد بن ملک‌شاه نوشته است نه سلطان سنجر. زرین کوب در کتاب خود به جای این که ابتدا در مورد صحّت انتساب کتاب به غزالی بحث کند و مطمئن شود و پس از آن وارد مسئله جهاد که در این کتاب مطرح شده است بشود، موضوع جنگ‌های صلیبی را مطرح کرده و سعی کرده است که آن را یکی از مسائل حادث برای جامعه غزالی و خود غزالی نشان دهد و سپس بگوید که به همین دلیل هم غزالی که مؤلف تحفة الملوک است به موضوع جهاد در این کتاب اهمیت داده و آن را به سلطان توصیه کرده است. در حالی که ما هیچ شاهد دیگری در آثار اصیل ابوحامد غزالی یا برادرش احمد نداریم که این مدعا را ثابت کند.

سقوط بیت المقدس در سال ۴۹۲ بود و اگر این حادثه تا آن حدّ که زرین کوب تصوّر کرده است برای غزالی مهمّ بود چرا او آن را در نصیحة الملوک یا کیمیای سعادت که در آن وظایف سلطان را هم تعیین کرده مطرح نکرده است. علت آن این است که، همان طور که قبلاً اشاره کردیم، این مسئله تا زمان مرگ غزالی واقعاً آن طور حادث نبوده است که فکر غزالی را به خود مشغول کند. حتی خود سلطان محمد نیز هیچ گاه شخصاً به جنگ صلیبیان نرفت، برای این که این موضوع دلنگرانی اصلی او نبود. دلنگرانیهای مسلمانانی که در سرزمینهای شرقی زندگی می کردند از حمله صلیبیان سالها بعد پیدا شد.

موضوع تحفة الملوک و نصیحة الملوک غزالی، همان طور که می دانیم، تقریباً یکی است، و لذا طبیعی است که مصحح کتاب اخیر، مرحوم جلال همائی، مسئله انتساب تحفة الملوک را به غزالی مطرح کند. اما همائی در چاپ دوم نصیحة الملوک، در سال ۱۳۵۱، فقط اشاره ای مختصر به این کتاب کرده و همین قدر گفته است که تحفة الملوک «رساله ای است مختصر به فارسی منسوب به همین امام محمد غزالی» و سپس اشاره ای هم به مطالب آن و چاپ آن کرده است. ظاهراً همائی این انتساب را جدی نگرفته است. همائی بیشتر از یک تحفة الملوک دیگر سخن گفته که معلوم است از غزالی نیست،^{۱۳} ولی بخشهایی از آن عیناً از نصیحة الملوک (یا کیمیای سعادت) اقتباس شده است. البته، اگر همائی همین تحفة الملوک منسوب به غزالی را هم به دقت مطالعه می کرد متوجه می شد که بخشهایی از همین کتاب هم از کیمیای اقتباس شده است.

۱۳. تحفة الملوک، از روی نسخه خطی موزه بریتانی لندن، به اهتمام کتابخانه طهران، تهران ۱۳۱۷.

قبلاً گفتیم که محقق فرانسوی شارل هانری دو فوشه کور در کتاب خود اخلاقیات بحث مستوفایی دربارهٔ نصیحةالملوک غزالی کرده و نسبت به اصالت بخش دوم این کتاب موضع خاصی نگرفته است. وی در همین کتاب به تحفةالملوک هم اشاره کرده و عناوین ابواب آن را برشمرده، ولی در مورد اصالت آن اظهار نظر نکرده است. وی همین قدر گفته است که دانش پژوه آن را از آثار اصیل غزالی دانسته است. ولی از آنجا که فوشه کور بحث مفصلی دربارهٔ این کتاب نکرده، معلوم است که در مورد انتساب آن به غزالی مطمئن نبوده است.^{۱۴} اما پیتر ایوری که اخیراً منطق الطیر عطار را به انگلیسی برگردانده است در یادداشتی که دربارهٔ داستان شیخ صنعان نوشته است به گفته‌های مینوی و فروزانفر و گوهرین اعتماد کرده و انتساب تحفة را به غزالی مسلم انگاشته است.^{۱۵}

محققان و نویسندگانی که تاکنون دربارهٔ تحفةالملوک بحث کرده و راجع به انتساب آن به غزالی اظهار نظر کرده‌اند بیش از هر چیز به دو مطلب توجه کرده‌اند: یکی داستان شیخ صنعان و دیگر مسئلهٔ جهاد. مسئلهٔ انتساب این اثر به غزالی را هم در سایهٔ یکی از این دو مطلب یا هر دوی آنها در نظر گرفته‌اند. این طرز برخورد را هم از همان ابتدا مینوی و بعد فروزانفر اتخاذ کرده‌اند و دیگران نیز تحت تأثیر برخورد این دو محقق بوده‌اند. ولی تحفةالملوک کتابی است که از جهات دیگر نیز در خور بررسی است و علاوه بر مسئلهٔ هویت مؤلف آن مسائل دیگری دارد که باید مورد بررسی قرار گیرد، و در واقع چه بسا بررسی این مسائل دیگر کمک کند که ما بتوانیم مؤلف حقیقی آن را هم بشناسیم.

یکی از مسائل آن منابع یا مأخذ نویسنده است. نویسنده از چندین مأخذ استفاده کرده که یکی از آنها، همان گونه که قبلاً اشاره کردیم، کیمیای سعادت ابوحامد غزالی است. در واقع نخستین بخش از باب اول که دربارهٔ اعتقادات است عیناً از اصل اول از رکن اول کیمیا (یا شاید نصیحةالملوک) نقل شده است و ما همین بخش را توانستیم با مقابله با متن کیمیا تصحیح کنیم. جملاقی از متن تحفة و کیمیا را محض نمونه در اینجا مقابله می‌کنیم.

۱۴. فوشه کور، اخلاقیات، ترجمهٔ امیر معزی و روح بخشان، تهران ۱۳۷۷، ص ۲-۶۶.

15. Faridu'd-Din ^cAttār, *The Speech of the Birds*, presented by Peter Avery. Cambridge 1998, pp. 483-4.

کیمیا

بدان که تو آفریده‌ای و تو را آفریدگاری هست که... یکی است که وی را شریک و نیاز نیست و یگانه است که وی را همتا نیست و همیشه بوده است که هستی وی را ابتدا نیست و همیشه باشد که وجود وی را آخر نیست... و هستی وی به ذات خود است که وی را به هیچ چیز نیاز نیست و هیچ چیز از وی بی‌نیاز نیست، بلکه قیام وی به ذات خود است و قیام همه چیزها به وی است. (۱۲۴/۱)

تحفة

بدان که خدای تعالی یکی است، وی را نیاز نیست و یگانه است که وی را همتا نیست. همیشه بوده است که هستی وی را ابتدا نیست و همیشه باشد که وجود او را آخر نیست و هستی وی بذات خود است. <...> و هیچ چیزی از وی بی‌نیاز نیست. قیام وی به ذات خود است و قیام همه چیزها به وی است. (ص ۲۵۲)

در کیمیا، پس از مطالب فوق سخنی آمده است در تنزیه ذات باری تعالی که بخشی از آن را نویسنده تحفة عیناً در کتاب خود نقل کرده است. مطالبی هم که غزالی ذیل عنوان «قدرت» و «علم» و «ارادت» و «سمع و بصر» گفته است با اختلافات بسیار اندک که بیشتر معلول اختلاف نسخه‌های خطی است در تحفة هم نقل شده است. مثلاً مقایسه کنید مطالب این دو کتاب را که ذیل «سمع و بصر» آمده است.

کیمیا

و چنانکه داناست به هر چه دانستی است؛ بینا و شنواست به هر چه دیدنی است و شنیدنی است. و دور و نزدیک در شنوایی وی برابر بود و تاریک و روشن در بینایی وی برابر بود. و آواز پای مورچه‌ای که در شب تاریک برود، از شنوایی وی بیرون نشود، و رنگ و

تحفة

و چنانکه داناست به هر چه دانستی است، بیناست به هر چه دیدنی است و شنوا به هر چه شنیدنی است. دور و نزدیک، تاریک و روشن در بینایی و شنوایی وی برابر بود. آواز پای مورچه در شب تاریک چون برود از شنوایی وی بیرون نبود. حرکت مورچه سیاه در شب

تاریک در اسفل السافلین از دیدار وی بیرون نیست. و دیدار وی به چشم نبود و شنوایی وی به گوش نبود، چنانکه دانش وی به دل و فکر و تدبیر نبود و آفرینش وی به قالب نبود. (ص ۲۵۳)

صورت کرمی که در تحت‌الثری بود از دیدار وی بیرون نبود. و دیدار وی به چشم نبود، و شنوایی وی به گوش نبود؛ چنانکه دانش وی به اندیشه و تدبیر نبود و آفریدن وی به آلت نبود. (۱/۱۲۷)

پس از «سمع و بصر» در هر دو کتاب سخن از کلام الهی به میان آمده است که نویسنده تحفه عین مطالب کیمیا را نقل نکرده بلکه آن را تلخیص کرده است. پس از آن فصلی است درباره «افعال» الهی که باز مطالب تحفه در این فصل تلخیصی است از مطالب کیمیا. پس از آن در هر دو کتاب مطالبی آمده است درباره آخرت و صراط و بهشت و دوزخ و ایمان به پیامبر (ص)، که با وجود این که عناوین در هر دو کتاب کم و بیش یکسان است، پیداست که نویسنده تحفه مطالب خود را از کیمیا نگرفته است.

اقتباس نویسنده تحفه از کیمیاى سعادت، (یا احتمالاً از نصیحة‌الملوک) در همین حد است. من نتوانستم مطالب دیگری در تحفه بیابم که بتوان گفت عیناً از کیمیا اقتباس شده است. البته، احادیث و اقوالی است که در هر دو کتاب دیده می‌شود ولی نمی‌توان حکم کرد که مأخذ نویسنده تحفه در این موارد کیمیا بوده است. مثلاً داستان بلعم باعورا که در تحفه به تفصیل آمده است، در کیمیا (۲/۴۱۴) نیز به اختصار ذکر شده است و نمی‌توان گفت که نویسنده تحفه در بیان این داستان از کیمیا استفاده کرده است. برعکس، تفصیلی که در تحفه است خود نشان می‌دهد که مأخذ نویسنده این کتاب اثر دیگری بوده است. بعضی از اذکاری هم که در تحفه آمده است، مانند اذکار باب طهارت، در کیمیا سعادت و زاد آخرت (باب طهارت) نیز کم و بیش دیده می‌شود، ولی این اذکار عمومیت دارد، و در کتابهای دیگران هم البته هست و نمی‌توان گفت که نویسنده تحفه آنها را از کتابهای ابو حامد گرفته است.

اثر دیگری که به نظر می‌رسد یکی از مأخذ تحفه بوده است مکتوبی است از احمد غزالی، برادر ابو حامد، که خود موعظه یا پندی است که وی به یکی از مریدان خود نوشته است. در باب سوم تحفه که درباره عدل و شرایط آن است، نویسنده در فصلی درباره ناپایداری این جهان و حتمی بودن مرگ، حتی برای پیامبر اکرم (ص) و نیز حضرت نوح (ع) که عمر

طولانی داشت، سخن می‌گوید. عین این مطالب را در مکتوب احمد غزالی هم ملاحظه می‌کنیم، و تنها تفاوت آنها این است که نویسنده تحفة مطالب غزالی را جابه‌جا کرده است.

مکتوب احمد غزالی

(۱) ای عزیز من، پندار که همه جهان آن تست و هر که در وجد است ترا سجد می‌کنند و هزار سال عمرت بود، آنگه چه و آخر چه؟

(۲) نوح - علی نبینا و علیه السلام - هزار سال کم پنجاه سال خلق را دعوت کرد. چندین هزار سال است تا ببرد و در زیر خاک شد.

(۳) سیدالاولین و الاخرین محمد رسول الله - صلی الله علیه و آله - قرآن قدم و ازو می‌گوید:

افان مت فهم الخالدون، کل نفس ذائقة الموت». اگر آن سری که لعمرك تاج اوست در زیر خاک کشیم، دیگری را بر روی زمین چون بگذاریم؟

(۴) «سبحان من تعزز بالقدرة و قهرالعباد بالموت» حق است (نشریه جاویدان خرد، ۱/۳، ص ۳۴-۵).

تحفة

(۱) «سبحان من تعزز بالقدرة و قهرالعباد بالموت» قدرت و عزت صفت اوست، همه کس را...

(۲) و رسول علیه السلام گفت: خدای تعالی می‌فرماید: «افان مت فهم الخالدون، کل نفس ذائقة الموت». یا محمد، آن سری که «لعمرك» تاج سر اوست در خاک کنیم و کأس مرگ بچشانیم ترا، دیگری را بر روی زمین چون گذاریم؟

(۳) ای عزیز من، نوح علیه السلام هزار و اند سال بزیست و چندین هزار سال است که ببرد و در خاک است.

(۴) پندار که <هر که> در دنیاست همه بهزار سال ترا سجده می‌کنند، آخر چه؟ چون بیاید مرد چه سود کند (ص ۹-۲۵۸).

چنانکه ملاحظه می‌شود، نویسنده تحفة مطالب مکتوب احمد غزالی را به طور معکوس در کتاب خود نقل کرده است.

در دو مورد دیگر نیز شباهتی میان جمله‌های احمد غزالی در مکتوب فوق و جمله نویسنده تحفة دیده می‌شود، و احتمال دارد که در این موارد هم نویسنده تحفة تحت تأثیر نوشته احمد غزالی بوده باشد. یکی از این مطالب متعلق به باب سوّم است.

مکتوب احمد غزالی

ای عزیز من... نصیب تو از قسمت ازل این قدر عمر است، زیاده نخواهد شد... به هر چه خواهی صرف کن که حق است بر او، که بی واسطه این سؤال نکنند (ظ : بکنند) که: عمرک فیم افنیت؟ (همان، ص ۳۳).

تحفة

ای عزیز، در جهان عمری دیگر نخواهد بود بیرون این... نصیب تو از قسمت ازل همین قدر آمده است، و بی واسطه از تو درخواهد پرسید:... و عمرک فیم افنیت؟ (ص ۲۶۷)

نویسنده تحفة در باب هفتم نیز که درباره زکات است مطلبی گفته است که از لحاظ معنی بسیار شبیه به یکی از جملات احمد غزالی در رساله «عینیه» یا «موعظه» است، و بعید نیست که نویسنده تحفة تحت تأثیر رساله احمد غزالی بوده باشد.

عینیه

با خود حساب می کنی و پیروز می آیی! کلّ مجرّ فی الخلاء یُسیر [ترجمه: هر که تنها (به قاضی) رود خوشحال برمی گردد]. باش تا محک عدل بیارند.
(مجموعه آثار فارسی احمد غزالی، ص ۲۱۴)

تحفة

ای عزیز من، خلق کار آسان می گیرند. حساب خود خود می کنند و فتوی بر مراد خود می دهند، و چون تنها به داور روند پیروز آیند. باش تا به حساب گاه رسند.
(ص ۲۶۹)

با وجود این که مؤلف تحفة هم از کتاب ابو حامد متأثر است و هم از مکتوب برادر او احمد، روحیه او بیشتر نزدیک به روحیه ابو حامد است. یکی از خصوصیات آثار فارسی و عربی احمد غزالی استفاده ای است که وی از شعر می کند. احمد ذوق شعر داشته و هم به عربی و هم به فارسی اشعاری سروده است که آنها را در آثار خود نقل کرده است. نویسنده تحفة با وجود این که لااقل به یکی از آثار احمد توجه داشته و تحت تأثیر آن بوده است هیچ بیتی به فارسی نه از مکتوب غزالی و نه از جای دیگر نقل نکرده است. از این نظر، وی شبیه به ابو حامد است که در آثار خود کمتر به شعر استناد می کند.

موضوع دیگری که به شناخت بیشتر خصوصیات نویسنده تحفة کمک می کند تمایلات صوفیانه اوست. کتاب تحفة الملوی البته اثری صوفیانه نیست و نویسنده نخواسته است

دستورالعملی صوفیانه برای سلطان بنویسد. با این حال اشاراتی به موضوعات تصوف کرده است. یکی از این اشارات در باب طهارت است که نویسنده در آن صریحاً به روش صوفیان اشاره می‌کند. وی در این باب میان طهارت ظاهر و باطن فرق می‌گذارد، و در حالی که طهارت ظاهر را روش زاهدان معرفی می‌کند، طهارت باطن یا دل را طهارت صدیقان و اولیاءالله می‌داند و این طهارت را روش صوفیان می‌نامد. در این روش صوفی سعی می‌کند که لوح دل را از یاد هر چه جز خدای تعالی است پاک کند. نویسنده اشاره‌ای گذرا به موضوع محبت نیز می‌کند و آیه «یحبهم و یحبونه» را وصفی می‌داند که خداوند در قرآن از صوفیان و اولیاءالله کرده است.

اشاره دیگر نویسنده تحفة به موضوعات صوفیانه در داستان عبادت ابلیس است قبل از این که وی عصیان کند و به لعنت خدا گرفتار شود. مسکن ابلیس ابتدا آسمان دنیا بود، ولی بر اثر هفتصد هزار سال عبادت توانست به ساق عرش الهی برسد، و در عبادت و تقدیس خدای تعالی تا جایی پیش رود که ملائکه دیگر وقتی او را می‌دیدند دست از عبادت و تسبیح خود برمی‌داشتند و «مستمع وجد و نظاره وقت او گشتندی». لفظ وجد و همچنین وقت که دقیقاً به معنای صوفیانه به کار رفته است ناظر به وجد و حال صوفیان در مجالس سماع است.

در باب نهم نیز که به حکایات انبیاء و صحابه و مشایخ اختصاص دارد، نویسنده سخنی از جنید بغدادی را نقل کرده است. این تنها جایی است که او از یکی از مشایخ صوفیه نام برده است. سخنی که از جنید نقل شده است درباره باطن شخص صادق و باطن شخص ریاکار و مقایسه این دو با هم است. سخن جنید را ابوسعید خرگوشی در تهذیب الاسرار، باب مطالبه الصدق، بدین گونه نقل کرده است:

عن الجنید، قال: الصادق یتقلب فی الیوم اربعین مرة و المرأی یتب علی حالة (واحدة) اربعین سنة.^{۱۶}

همین قول را قشیری نیز در رساله، به روایت از ابو عبدالرحمن سلمی، نقل کرده است.^{۱۷}

۱۶. تهذیب الاسرار، نسخه خطی برلین، برگ 93b.

۱۷. قشیری، الرساله، تصحیح عبدالحکیم محمود و محمود بن الشریف، قاهره ۱۹۷۴، ج ۲، ص ۴۴۹.

اما روایت نویسنده تحفه با روایت خرگوشی و سلمی و قشیری فرق دارد. در تحفه ابتدا از باطن منافق یا مرائی سخن گفته شده است و سپس از حال صادق که در تحفه به جای آن مؤمن آمده است. عدد چهل نیز تبدیل به هفتاد شده و سخن جنید بدین گونه نقل شده است.

جنید رضی الله عنه می‌گوید: منافق یا مرائی هفتاد سال به یک رنگ زندگانی کند و مؤمنی روزی بود که به هفتاد رنگ بگردد.

ظاهراً مأخذ نویسنده تحفه در مورد سخن جنید رساله قشیری و تهذیب خرگوشی نبوده است. و اما همین قول را فریدالدین عطار نیز در تذکرة الاولیاء، در ضمن شرح حال جنید، نقل کرده و جالب توجه اینجاست که روایت عطار بسیار نزدیک به روایت نویسنده تحفه است. عطار نیز در اینجا از منافق و مؤمن و فرق میان دل آنها سخن گفته است و در روایت او نیز عدد هفتاد به کار رفته است نه عدد چهل. روایت عطار به صورت سؤال و جواب است. (به جنید) گفتند: فرق میان دل مؤمن و منافق چیست؟ گفت: دل مؤمن در ساعتی هفتاد بار بگردد و دل منافق هفتاد سال بر یک حال بماند.^{۱۸}

به نظر می‌رسد که مأخذ عطار در مورد سخن جنید همین کتاب تحفه باشد، بخصوص وی داستان شیخ صنعان را نیز که در منطق الطیر با شاخ و برگهایی شرح داده است از همین کتاب گرفته است.

یکی از خصوصیات تحفه الملوک که آن را تا حدودی از سایر پندنامه‌هایی که برای سلاطین نوشته‌اند متمایز می‌سازد باب نسبتاً مفصلاً است که وی در سیره انبیاء و پیامبر اسلام و خلفای راشدین نوشته است. در واقع این باب نزدیک به نیمی از کتاب را دربر می‌گیرد. ظاهراً سلطانی که کتاب برایش نوشته شده است به داستانهای پیامبران علاقه‌مند بوده است. نویسنده تحفه در ضمن حکایتهای حضرت آدم به سؤال خاصی که سلطان از او کرده است اشاره کرده و بدان پاسخ گفته است. سؤال سلطان این بوده که این چه سرّی بوده است که آدم را از بهشت بیرون کردند و ادريس را به آن مقام رفیع رساندند. بعید نیست که

۱۸. عطار، تذکرة الاولیاء، ص ۴۴۹.

سلطان سؤالات دیگری نیز مطرح کرده باشد، و این سؤالات نویسنده را بر آن داشته باشد که تا این اندازه به تفصیل درباره قصص انبیاء سخن بگوید.

قصد و نیت نویسنده از شرح داستانهای پیامبران صرفاً قصه‌گویی نیست. او در مورد هیچ یک از پیامبران وارد جزئیات سرگذشت آنها نشده، بلکه فقط چند حادثه یا حکایت را در مورد هر یک از آنها انتخاب کرده و شرح داده است. و ملاک او در انتخاب نیز مقاصد اخلاقی و تعلیمی بوده است. به عبارت دیگر، او پندی که خواسته است درباره رعایت عدل، رعیت‌پروری، حسن خلق، اهمیت جهاد و لزوم توجه به خدا و آخرت به سلطان بدهد از طریق این حکایتها بیان کرده است. مثلاً در داستان سلیمان و مورچهگان خواسته است به سلطان تذکر دهد که سلیمان که هم نبی بود و هم پادشاه راضی نبود که حتی به مورچه‌ای ظلم و تعدی شود. مسئله جهاد نیز که باب خاصی به آن اختصاص داده شده آن قدر برای نویسنده و به طور کلی برای جامعه اسلامی در عصر او اهمیت داشته که وی هم در ضمن داستان موسی (ع) و هم در ضمن داستان سلیمان نیز بر آن تأکید کرده است. در داستان امتحان موسی و دست بردن به آتش و سوختن زبان او و نسوختن دستش، مؤلف می‌گوید که علت این که دست موسی نسوخت این بود که با دستش با فرعون جهاد می‌کرد؛ و سپس می‌گوید که پانصد سال است که کسانی که در صدر اسلام با کافران جهاد می‌کردند هنوز بدنشان در زیر خاک تازه است و متلاشی نشده است. اشاره نویسنده در اینجا نشان می‌دهد که این اثر حدوداً در نیمه اول قرن ششم نوشته شده است. در داستان سلیمان و بلقیس نیز به کوشش برای گسترش پیام اسلامی در میان کفار تأکید شده است. وقتی هدهد از سبا گزارش می‌دهد و اوصاف ملکه سبا را برمی‌شمرد، سلیمان ساکت و آرام به سخن او گوش می‌دهد، ولی همین که می‌گوید که وی آفتاب را می‌پرستد، غیرت دینی به سلیمان دست می‌دهد و خشمگین می‌شود. معلوم است که نویسنده در اینجا به طور غیرمستقیم به مخاطب خود می‌گوید که او هم باید همین‌طور غیرت دینی داشته باشد و برای هدایت کفار و مسلمان کردن آنان سلیمان وار وارد عمل شود.

مطالبی که نویسنده تحفه درباره جهاد گفته است، همان‌طور که قبلاً گفتیم، در آثار غزالی دیده نمی‌شود، و همین مطلب نشان می‌دهد که نویسنده این کتاب غزالی نبوده، بلکه بعد از

غزالی زندگی می‌کرده است، و به احتمال قوی نیز در سرزمینهای غربی که به جهت جنگ با صلیبیان نزدیک تر بوده است می‌زیسته است. داستانهای پیامبران نیز که در این کتاب آمده است، مطالبی نیست که ابوحامد بدین صورت در آثار دیگر خود نقل کرده باشد. ابوحامد معمولاً یک حکایت کوتاه را برای توضیح مطلبی نقل می‌کند، ولی در هیچ یک از آثار دیگر خود باین خاص درباره قصص انبیا و همچنین حضرت محمد (ص) و صحابه ننوشته است. در نصیحة الملوک غزالی حکایتی از داود (ع) و چند حکایت درباره عمر بن خطاب نقل شده است که هیچ یک را نویسنده تحفة الملوک در کتاب خود نیاورده است. البته، همان طور که گفتیم، نویسنده تحفة با بعضی از آثار ابوحامد و برادرش احمد آشنایی داشته و مطالبی از آنها اخذ کرده است. ولی ما هنوز نتوانسته ایم منابع و مأخذ دیگر نویسنده را پیدا کنیم. در مورد احکام شرعی، ظاهراً این مأخذ را باید در میان آثار نویسندگان حنفی که به نظر می‌رسد مذهب نویسنده بوده است جستجو کرد.

علاوه بر تحقیق درباره مأخذ و منابع نویسنده، تحقیق دیگری هم برای یافتن نسخه یا نسخه‌های دیگر این اثر باید انجام گیرد. اگرچه جای شکر است که یک نسخه نسبتاً قدیمی از این اثر به دست ما رسیده است، ولی متأسفانه این نسخه نواقص و غلطهایی دارد که فقط با کمک نسخه‌های دیگر می‌توان آنها را اصلاح کرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی